



ما در مرحله رابعه فصل نخست به مقام چهارم رسیدیم که بحث فروع است مسئله هست «یتفرع علی ما تقدم امور». فرع اول که بحث امکان ماهوی و امکان فقری شد با مطالبی که درش بود، بعد از این بحث جناب علامه داشتیم به امکان فقری می پرداختیم که چیست و چرا امکان دارد و چگونه می شود تقریر کرد، چهار طرح یا چهار دلیل بر امکان برای وجودات امکانی، وجودات ما سوی مطرح شد، چهار دلیل گفتیم و بحث امکان فقری را به این سبک تثبیت کردیم. البته اصل بحث عین ربط بودن را قبلا داشتیم. بعد از آنکه اینها را گفتیم، یک دسته از نتایج را گرفتیم و جایگاه این بحث را که قبلا گفته بودیم هم ترمیم کردیم که اساسا الموجود اما واجب او ممکن با امکان فقری، الموجودش یا الوجودش چطوری هست توضیح دادیم و اینها را تمام کردیم. رسیدیم به فرق امکان ماهوی و امکان وجودی. در این فرق گفتیم حدودا الان تا اینجا که نوشتم، نه تا فرق هست. حالا بعضی هایش را قبول می کنیم یا نه، حالا باید بحث کرد.

فرق های امکان ماهوی و امکان وجودی

ما در مورد فرق های امکان ماهوی و امکان وجودی عرض کردیم اول امکان ذاتی در وجود به دلیل فقر است ولی امکان ذاتی در ماهیت به دلیل خلوص وجود و عدم است. بعد فرق دوم گفتیم امکان در وجودات امکانی عین ذات است اما در ماهوی لازمه ذات است. بعد فرق سوم بر حسب این فرق دوم گفتیم امکان ذاتی در وجودات تا گفته می شود، ذاتی یعنی ذاتی وجودی و امکان ذاتی در ماهیت یعنی لازم ذات، توضیح دادیم.

سوال: [؟]

استاد: بله دیگر، این ذات من حیث هی، ماهیت من حیث هی.

سوال: [؟]

استاد: چرا دیگر، ذاتی برهان هست اما ذاتی می توانیم بگوییم مقوم، چون می دانید ذاتی باب برهان می تواند مقوم باشد می تواند خارج باشد. ما عرض کردیم ذاتی یعنی مقوم، ذاتی وجودی.

سوال: [؟]

استاد: بسان مقوم، یادتان هست گفتیم بسان مقوم. چون ما گفتیم دیگر زبان ندادیم، باعث شده ما الان مجبوریم بگوییم بسان مقوم.

سوال: [؟]

استاد: بله، یقینا دیگر. بسان مقوم می گوییم، چون ما لفظ مقوم را از بس برای ماهیت به کار بردیم، در بحث های وجودی مجبوریم بگوییم بسان مقوم.

استاد: ذاتی را توضیح دادم، در آنجا که وجود فی نفسه عین وجود لغیره بود، من آنجا یادم هست اینها را توضیح دادم، می ترسم باز دوباره همه آن بحث ها را باید عود داد. ولی عرض کردم بسان مقوم. بسان مقوم یعنی آن گونه که جنس و فصل انسان در ذات انسان خوابیده، این گونه ذاتی حساب بشود ولی در عین حال لزوما جنس و فصلی نیست. توضیح دادم اینها را، من یادم هست بحثش را کردیم در بحث وجود فی نفسه عین وجود لغیره است.

فرق چهارم: تفاوت سلب ضرورتین در وجود با سلب ضرورتین در ماهیت

این فرق سوم، فرق چهارمی که داشتیم می گفتیم، اینجا بودیم. اولاً سلب ضرورتینی که در ذهن ما هست که معمولاً در ماهیت است، که صدرا می گوید چنین سلب ضرورتی را ما در وجود نداریم، این باعث شده بعضی ها گفتند ما در امکان فقری و وجودی اصلاً سلب ضرورتین نداریم. بعضی ها برداشتشان این طوری شده. این نیست. باید توجه داشت در امکان فقری هم ما با سلب ضرورتین روبرویم، چون همین که امکان دارد، یعنی ضرورت ندارد. اصلاً درش خوابیده، گفتیم از لوازمش است. دقت می کنید. سلب ضرورتین درش هست، فقط باید گفت چه نوع سلب ضرورتینی است که مال ماهیت است و چه نوع سلب ضرورتینی است که مال وجود است. و اگر این را بگوییم، دیگر باید باز دوباره از اول توضیح بدهیم. اگر گفتیم سلب ضرورتین یک معنایی دارد که در امکان مطرح نیست، این مال امکان ماهوی و سلب ضرورتین خاص امکان ماهوی است، که الان می خواهم توضیح بدهم، به این می خواهم اشاره کنم.

پس اگر بخواهیم به شکل طبیعی بگوییم: تا گفتید امکان فقری دارید، همین که می گوید امکان ذاتی دارد، همین که می گوید امکان ذاتی وجودی دارد، یعنی چی؟ یعنی ضرورت ندارد. اصلاً درش خوابیده. «یعنی» هم که می گوییم، یعنی لازمهاش. چون ما که معنای امکان را ثبوتی کردیم و این را گفتیم سلبی چیست؟ لازمهاش است. حالا چه به عنوان لازم بگویید چه به عنوان دیگر بگویید، حالا من آن دیگر برایم مهم نیست الان در این بحث ما. ولی خواستم دقت کنید ما با آن بحثی که کردیم، معنای ثبوتی دارد امکان فقری. چنین امکان فقری تا گفتید امکان دارد، یعنی سلب ضرورتین هم هست. نه ضرورت وجوبی در واجب را دارد، نه ضرورت امتناعات را دارد. این سلب ضرورتین، هر دو درش هست. چرا؟ چون تا می گوید ممکن الوجود است، یعنی امکان وجود دارد با همان معنای ثبوتی جواز، یعنی ضرورت ندارد نه عدمش نه وجودش. این طوری می شود دیگر. این طوری باید طرح کرد. پس طبیعتاً تا امکان فقری دارید، سلب ضرورتین درش هست، و امکان ذاتی هم هست. دقت کنید. بحث امکان ذاتی بود، امکان ذاتی وجودی و امکان ذاتی فقری. این را چرا عرض می کنم؟ می خواستم تأکید کنم مواظب باشید بعضی ها تا این متن های صدرا را می بینند می گویند صدرا در واقع قائل است که اصلاً سلب ضرورتین فقط مال ماهیت است. بله، سلب ضرورتین خاصی که گفته شده در ماهیت، مال ماهیت است، نه هر سلب ضرورتین. ولی سلب ضرورتین، لازمه امکان فقری است. تا شما امکان فقری را قبول کردید، باید سلب ضرورتین را هم قبول کنید، یعنی امکان دارد. آن هم گفتیم این امکان، امکان عام نیست. امکان عام یعنی چی؟ یعنی سلب ضرورت از یک طرف. سلب ضرورت از دو طرف می خواهیم بکنیم. امکانی که در حتی امکان فقری هم می گوییم، به این معنا است. امکان ذاتی را داریم می گوییم. ذاتش ممکن است. ذاتش ممکن است یعنی در ذاتش ضرورت خوابیده نیست، چه ضرورت عدم چه ضرورت وجود، که ضرورت وجود می شود واجب، ضرورت عدم می شود ممتنع.

استاد: الان می گویم، الان می خواهم وارد بشوم. این مقدمه را چرا یک کمی بسطش دادم؟ می خواهم این را بگویم ما از بس شنیدیم این سلب ضرورتین یک امکان خاصی است در برابر امکان فقری، صدرا هم چند بار این تعبیر را کرده، گفته این «له معنا آخر و اصطلاح آخر»، تعبیر این طوری داشتیم از صدرا، علامه طباطبایی؛ گاهی آدم به ذهنش می آید خب پس یعنی سلب ضرورتین فقط مخصوص امکان ماهوی است. البته ما عرض کردیم حتی در ماهیتش هم معنای جوازی را ما قرار دادیم، نه سلب ضرورتین را. حالا با هر صورت مسئله ای باشد، چه بگویید سلب ضرورتین همان امکان است، چه بگویید سلب ضرورتین لازم امکان است و امکان یک امر ثبوتی است، به هر توضیحی داده بشود، یک جوری صحبت می کنند از سلب ضرورتین، آدم احساس می کند این مخصوص ماهیت است، اصلا در وجود نیست. یک همچین چیزی آدم در ذهنش می آید از این متن هایی که می خواند. عرض کردم صدرا در جلد چهار تفسیر به یک طرف سلب ضرورت یک اشاره ای کرده که سلب ضرورتین دارد. امکان فقری سلب ضرورتین دارد را یک اشاره ای کرده، که آنجا فقط به بحث یک طرفش را اشاره کرده، منظورش سلب ضرورتین حتی هست. حالا این چیست جریانش؟ ما می گوئیم درست است که ما در امکان فقری هم چون گفتیم امکان دارد سلب ضرورتین داریم، در امکان ماهوی هم چون گفتیم امکان داریم سلب ضرورتین داریم، حالا خواه به معنای اینکه اصلا معنای امکان باشد سلب ضرورتین خواه بگویید امکان معنای ثبوتی است این لازمه اش است، که بنده این را معتقدم و چند بار هم گفتیم.

حالا فرق این دو چیست؟ فرق این دو باز بسیار است در سلب ضرورتین. در وجود فقری، شما وقتی می گوئید سلب ضرورتین می دانید معنایش چیست؟ به نفس وجود، ضرورت عدم ندارد. به نفس اینکه وجود فقری، وجود است و موجود است، ضرورت عدم ندارد. چرا؟ چون ضرورت عدم داشت، اصلا موجود نمی شد. یادتان است صدرا تعبیر کرد چون موجود است پس ممتنع نخواهد بود، همین تعبیری که صدرا آورد. این اولاً پس ببینید چون وجود است و چون موجود است وجود فقری، پس یقیناً ضرورت عدم نخواهد داشت، سلب ضرورت عدم برش حاکم است. چرا؟ چون می گوئید موجود است. همین که می گوئید موجود است اگر ممتنع بالذات بود، هیچ وقت موجود نمی شد. این یک. حالا سلب ضرورت در ناحیه وجود هم از امکان فقری چیست؟ سلب ضرورت ازلی است. مطلق ضرورت را که نمی خواهیم سلب کنیم. یعنی ضرورت بالذات را که نمی خواهیم ازسب سلب کنیم. ضرورت بالذات چی بود؟ مادام الایجاد، مادام الفاعل، مادام موجودا بالفاعل. خب تا این را می گوئید، یعنی فی حد ذاته امکان دارد و ضرورت ندارد، ضرورتی که از ذات برخیزد ندارد. ضرورت از ذات کی پیدا می شود؟ در واجب تعالی که ضرورت ازلی دارد. به تعبیر دیگر اگر بخواهیم ضرورت ذاتی چیست در وجود؟ می گوئیم ضرورت ازلیه. چرا؟ در ضرورت ذاتیه چیست؟ ضرورت به حسب ذات که بخواهد داشته باشد، که بگوئیم به حسب ذات ضرورت دارد در وجود، آن وجود واجبی است. به چه خاطر؟ آن وجودی است که در موجودیش هیچ نیاز به غیر ندارد.

سوال: [؟]

استاد: سلب ضرورت بالذات می کنید اما امکان بالذات برایش اثبات می کنید. برای وجود فقری امکان بالذات اثبات می کنید.

سوال: [؟]

استاد: ضرورت ذاتیه، گفتم فرق دارد دیگر. اصطلاح ضرورت ذاتیه خواندیم اینها را، بحثش را کردم. حالا من خیال می کردم واضح است، الان باز توضیح می دهم. فکر می کنم این را گفتم، توضیح دادم. آنجا که توضیح دادم ضرورت ذاتیه چی بود؟ ضرورت ذاتیه، حیثیت تقیدیه نمی خواست اما حیثیت تعلیلیه می خواست. ضرورت ازلیه چه بود؟ نه حیثیت تقیدیه می خواست نه

حیثیت تعلیلیه. اینها واضح است دیگر، اینها را گفتیم. من یادم است بحث قبلی که داشتیم، من داشتم این را توضیح می‌دادم. بحث صدرا را آوردیم و گفتیم. لفظ ذاتی هم گفتیم مشترک لفظی است، مواظب باشید. ما که می‌گوییم ضرورت به حسب ذات دارد، ببینید یک بحث بالذات داریم، یک بالغیر داریم، یک بالقیاس الی الغیر. آن بالذات، یکی وجوب بالذات دارد، یکی امکان بالذات دارد، یکی امتناع بالذات؛ به حسب بالذات، در برابر بالقیاس الی الغیر و بالغیر. این دو تا را بگذارید کنار. این لفظ بالذات گفتیم چیست؟ توضیح دادم قبلا.

فی حد ذاته اگر وجود هیچ نیاز به غیر نداشت، حکم موجودیت را به خود می‌پذیرد، چون به خود می‌پذیرد — من توضیح دادم. پس این ذات می‌بایست باشد. یادتان هست این را توضیح دادم. این شد چی؟ ضرورت به حسب ذات، یعنی ضرورت بالذات در برابر امکان بالذات، در برابر امتناع بالذات. چنین چیزی ضرورت ازلیه است. چرا؟ چون گفتیم یعنی هیچ حیثیت نخواهد. اما در وجود اگر شما می‌گویید ضرورت دارد، ضرورت بالذات دارد، نه ضرورت ازلیه. بالذات یعنی چی؟ یعنی حیثیت تقییدیه نمی‌خواهد اما حیثیت تعلیلیه می‌خواهد. لفظ این بالذات اینجا، با آن، مشترک لفظی بود، چند بار توضیح دادم. تأکید می‌کنم ببینید پس بحث اول ما چیست؟ ما ضرورت ذاتی، در برابر امکان ذاتی، در برابر امتناع ذاتی؛ اینهایی که به حسب ذات است، نه بالغیر، نه بالقیاس الی الغیر. واضح است دیگر، این تقسیم سه گانه، در آن بالذاتش، ضرورت و وجوب ذاتی داریم، امکان ذاتی داریم و امتناع ذاتی. این ضرورت ذاتی چیست در بحث‌های وجودی؟ امکان بالذات را شما چکار کردید؟ گفتید امکان ذاتی، امکان ذاتی وجودی، امکان فقری. آن ضرورت ذاتی اینجا چیست، این لفظ ضرورت ذاتی؟ یعنی به حسب ذاتش نیازمند به غیر در موجودیت نیست، پس از خود می‌جوشد. من یادم است این را توضیح دادم. چنین چیزی را اگر خوب بخواهیم تصویر کنیم، می‌شود ضرورت ازلیه، نمی‌شود آن ضرورت ذاتیه در برابر ضرورت ازلیه که یک اصطلاح دیگر است. این ضرورت ذاتیه‌ای که الان اینجا گفتیم در برابر امکان ذاتی، در برابر امتناع ذاتی، چنین ضرورت ذاتیه‌ای چیست؟ همان ضرورت ازلیه هست.

حالا وقتی ما می‌گوییم امکان ذاتی دارد، یعنی به حسب ذات ضرورت وجود ندارد یعنی ضرورت ازلیه ندارد، به حسب ذات ضرورت عدم ندارد امتناع ذاتی ندارد. سلب ضرورتین کردیم اما به خاطر چی؟ به خاطر اینکه به نفس موجود بودن امتناع ذاتی ندارد و به نفس موجود فقری بودن ضرورت ذاتی ندارد. ضرورت ذاتی منظورمان چیست؟ ضرورت ذاتی به معنای واجب بالذاتی که هیچ نیازمند به غیر نیست در هیچ چیزش، یعنی به حسب ذاتش، تأکید کردیم. خب اگر این را می‌گویید نتیجه‌اش چه می‌شود؟ چنین سلب ضرورتینی از چی بلند شد؟ از نفس وجود فقری، این گونه بلند شد: چون وجود دارد ممتنع بالذات نیست، چون وجود بالغیر دارد پس واجب نیست، واجب ذاتی نیست، وجوب ذاتی ندارد، ضرورت ذاتی ندارد. این ضرورت ذاتی یعنی چی؟ یعنی بدون در نظر گرفتن هیچ غیری حکم موجودیت را به خود دارد، از خود می‌جوشد وجود. چیزی که از خودش وجود دارد، ضرورت ذاتیه دارد.

سوال: [؟]

استاد: گفتیم این بالذات با آن بالذات، دو تا اصطلاح است. من این را چند بار هم کردم. چرا؟ یکی از گرفتاری‌های ما این است. لفظ ذاتی به تعبیر بوعلی هشت معنا دارد. تأکید کردم بالذاتی که اینجا به کار می‌بریم، یعنی بدون هیچ غیری، خود ذات وجودش اقتضاء کند. اما در وجود فقری بدون هیچ غیری می‌توانید بگویید یا خودش اصلا عین تعلق به غیر است؟

سوال: [؟]

استاد: چرا؟ من اینها را گفتم ولی خب باشد، باز هم می گویم. اتفاقا باعث می شود من بحث برای فردا هم داشته باشم. اشکال ندارد، من هستم خدمتتان. ببینید من یادم است همین را توضیح دادم. اصلا چرا تقسیم بوعلی پیش آمد، تقسیم بوعلی برای امکان و وجوب؟ خواندیم دیگر، یادتان هست تقسیم اقربی که صدرا گفته. بعضی ها خیال کردند تصنعی ایشان گفته یا نیاز به غیر ندارد می شود واجب، یا به غیر نیاز دارد می شود ممکن. الموجود اما واجب او ممکن، چرا؟ چون یا نیاز به غیر دارد یا نیاز به غیر ندارد. خیال کردند همین نیاز به غیر و نیاز به غیر نداشتن، صرف همین را صوری گفته. بنده توضیح دادم اصلا مسئله، صوری نیست اولاً، دارد به یک نکته جدی اشاره می کند بوعلی. می گوید اگر چیزی در موجود بودنش به هیچ چیز دیگری نیاز ندارد، همان خودش هست کافی است؛ این طرح چیست، چکار می خواهد بکند؟ می خواهد بگوید هیچ گونه غیری حتی حیثیت تعلیلیه حتی حیثیت تقیدیه. این به خود که الان داریم توضیح می دهیم چیست، دارد به چی اشاره می کند؟ بالذات به چی اشاره می کند؟ می خواهیم بگوییم آن ذات وجود و الموجودی که هر چیزی را از او دور کنی، فقط خودش را نگه داری، از خودش بجوشد، پس خود می گوید می بایست باشد. چرا؟ چون از خودش جوشیده، وجود از خودش جوشیده، می بایست باشد. ما از اینجا می بایست در آوردیم گفتیم ضرورت.

رسیدیم به وجود فقری، به امکان فقری. در امکان فقری چه گفتیم؟ گفتیم هر وجود فقری فی حد ذاته، همان موقع که هست — این لفظ فی حد ذاته، اینجا — چون بالغیر هست، یعنی به لحاظ دقت عقلیه با غیر، این حکم را دارد، نه به خود. این کار را کردید، این حیثیت تعلیلیه است. به تعبیر دیگر برای تقسیم ضرورت ازلی و ضرورت ذاتی در بحث وجود، یا برای تقسیم وجوب ذاتی و امکان ذاتی در وجود، معیار این است که غیر می خواهد یا نمی خواهد. چرا اینجا این بحث را کردید؟ عرض کردم آنکه هیچ غیر نمی خواهد، یعنی از خودش می جوشد، پس می بایست باشد. یعنی تا من هستم، چنین وجودی را خواهم داشت حتماً. ببینید از خودش است. به تعبیر دیگر آن بیان بوعلی، صوری گفته نشده، لب مسئله گفته شده. یعنی صرف بحث بالغیر نیست. نکته ای گفته که از دل او در می آید. یعنی به تعبیر دیگر خود ذات کافی است برای موجود بودن. در وجود فقری می گوییم خود ذات موجود است بالغیر، به خود نه؛ همین الانی که هست، همین الانی هم که موجود است. دقت می کنید، توضیح دادم اینها را. تا اینجا را که درست کردیم، این دو مرحله.

سوال: [؟]

استاد: بالغیر تعلیلی را در وجود می گوییم. صدرا بالغیر به معنای حیثیت تقیدیه را در ماهیت گفته، من آن را کار ندارم، الان من دارم در وجودش توضیح می دهم. الموجود اما واجب او ممکن، سرش چیست؟ اگر خود ذات بدون هیچ غیری حتی غیر به عنوان علت، نداشته باشد، می گوئید خب خودش کافی است دیگر، پس باید باشد. من یادم است این را تأکید کردم، اینها را توضیح دادم. این می شود ضرورت. به تعبیر دیگر مبرر ضرورت این است که ذات کافی باشد بدون هیچ غیری حتی غیر علی. اما در وجود فقری، او تمام ذاتش نیاز به علت است، نیاز به غیر است، درش خوابیده، این خودش می شود امکان. توضیح دادم اینها را.

سوال: [؟]

استاد: خودش دارد یعنی چی؟ یعنی اولاً و بالذات بعد از اینکه متصف شد بالغیر موجودیت را گرفته، الان متصف به موجودیت هست خودش، که این را گفتیم در دستگاه تشکیک خاصی است.

سوال: [؟]

استاد: حتی این طوری می بینید، دو جور می شود دید. این را به عنوان مصداق بالذات موجود و وجود در نظر گرفتیم، با طرح تشکیک خاصی. مصداق بالذات موجود و وجود می شود با تشکیک خاصی.

سوال: [؟]

استاد: بله، مستقل نیست. تا این شد یعنی امکان. تا اینجا درست شد. در امکان فقری پس عملاً ما سلب ضرورتین داریم. نفس موجود بودنش با تعبیر صدرای خبر می دهد که ممتنع بالذات نیست. چرا؟ اگر ممتنع بالذات بود، اصلاً موجود نبود. و نفس موجود بودن فقری اش خبر می دهد که وجوب ذاتی ندارد. یعنی سلب ضرورتین. پس سلب ضرورتین از نفس وجود جوشید. چطوری جوشید؟ اگر دقت کنید گفتیم نفس وجود داشتنش باعث می شود ممتنع نباشد.

سوال: [؟]

استاد: صدرای می گوید بین ضرورت ذاتیه و ضرورت ازلیه فرق بگذارید. پس در این طرح، لفظ وجوب ذاتی یعنی ضرورت ازلیه. توضیح دادم دیگر، الان اینها واضح است، باز برنگردیم. الحمد لله من به همین روال پیش بروم، فردا هم بحثم را دارم. تا اینجا درست است، حالا برسم به بحث بعدی. در مورد ماهیت، سلب ضرورتینش به چه خاطر است؟ اصلاً چرا امتناع ذاتی ندارد؟ چون موجود است؟ اینجا گفتیم چون موجود است امتناع ذاتی ندارد، آنجا این را نمی گوییم. می گوییم فی حد ذاته خالی از وجود و عدم است، پس سلب ضرورتین شد.

سوال: [؟]

استاد: و هر دوی هم از چیست؟ همین که درش نیست. یعنی ما ذات انسان را نگاه کردیم، درش نه وجود خوابیده بود نه عدم. به لحاظ چی؟ نگاه به ذات و ذاتیات. یعنی در ذاتش دیدیم از اینها خبری نیست. این مبرر سلب ضرورتین شد. ولی در وجود فقری، ما سلب ضرورتین را از این نگرفتیم. به تعبیر دیگر اینجا برای امتناع ذاتی، شما چکار می کنید؟ می گوید درش عدم خوابیده نیست دیگر. آنجا می گوییم چون نفس وجود را دارد، هیچگاه امتناع ذاتی ندارد. دقت کنید. اینجا برای اینکه حتی سلب ضرورت وجود هم بکنیم چی می گوییم؟ می گوییم چون وجود درش وجود ندارد. آنجا می گوییم نه، وجود که دارد که اما چون وجودش فقری است، به غیر نیاز دارد. دقت کنید.

پس الان اگر به من بگویید، من می گویم هم در امکان ذاتی وجودی و هم در امکان ذاتی ماهوی، هر دو جا سلب ضرورتین داریم ولی سلب ضرورتین دو معنا دارد، دو مبرر دارد، دو جهت دارد. آنجا چون خالی از وجود و عدم است، سلب ضرورتین معنا پیدا می کند. اینجا نمی گوییم خالی از وجود و عدم است، اینجا می گوییم چون وجود است. و برای همین صدرای گهگاهی می گفت چنین سلب ضرورتین ماهیتی برای وجود ثابت نیست. چرا ثابت نیست؟ چون وجود فقری که خالی از وجود نیست که بخواهد ممتنع نباشد. خالی از وجود و عدم نیست که ممتنع و ضروری نباشد. صدرای حرفش این است آن سلب ضرورتینی که در ماهیت گفتید، از سر خلو ماهیت از وجود و عدم بود. اینجا که وجود فقری، خود صاحب وجود است، یعنی مصداق بالذات وجود و موجود است. این را که نمی شود گفت که خلو از وجود است. این باعث شده صدرای گفته آن سلب ضرورتین ثابت نیست برای وجود. درست است سلب ضرورتین ماهیت برای وجود ثابت نیست. سلب ضرورتینی که در ماهیت داریم که خلو است، در وجود

اصلا نمی‌توانید بگویید. چون وجود فقری، خود موجود است، نمی‌توانیم بگوییم خالی از وجود است، اصلا خودش وجود است. خالی از وجود بودن درش معنا ندارد ولی در ماهیت معنا دارد. لذا اگر به من بگویید، من می‌توانم خیلی راحت بگویم اصلا وجود فقری به سلب ضرورتین ماهوی متصف نمی‌شود. درست است. اما معنایش این نیست که سلب ضرورتین ندارد. دقت می‌کنید. چون امکان امکان یعنی چی را گفتیم دیگر. گفتیم امکان ذاتی یعنی چی؟ یعنی سلب ضرورتین دیگر، اصلا درش خوابیده بود و بلکه توضیح هم دادیم، مبررش را هم حتی گفتیم. لذا این بیانی که صدرا در تفسیر جلد چهار صفحه ۳۵۴ گفته بود را ببینید اگر می‌توانید بیاورید، من این قسمت یک کمی‌اش را بخوانم. اینجا در بحث وجودش گفته.

سوال: [؟]

استاد: من بعد عدم را توضیح می‌دهم. اینجا فقط خواستم این یکی را توضیح بدهم. می‌گوید «فقولنا «زید موجود» عندهم بمنزلة قولنا: «زید زید» في أن القضية ضرورية، إلا أن الفرق بينه وبين قولنا: «الواجب موجود» أن هذه ضرورة أزلية، وهي ضرورة ذاتية وبين الضرورتين قد تبين الفرق في علم الميزان و الإمكان في الوجودات معناه سلب الضرورة الأزلية لا سلب الضرورة الذاتية». حتی این تعبیر را هم کرد امکان در وجودات معنایش سلب ضرورت ازلیه است، نه سلب ضرورت ذاتیه. البته من معتقدم باید می‌گفت سلب ضرورتین. ولی فقط ضرورت ازلیه را توضیح داد اینجا، چون بحثش این بود. «فلا ینافی هذه الضرورة، الافتقار إلى العلة الجاعلة» این ضرورت با افتقار به علت قابل جمع هست. می‌خواهم بگویم فی الجمله تعبیری کرد. من عرض کردم یک طرف را گفته، دو طرف را نگفته. ولی به نظرم اگر این کار را بکنیم، راحت می‌شویم. و اصلا هم اندیشه امکان را گفتم تا امکان می‌گویید، یعنی ضرورت ندارد، هیچ گونه ضرورت ندارد. نه یعنی ضرورت ناحیه وجود را فقط ندارد، ضرورت ناحیه عدم را دارد؛ این را که نمی‌خواهیم بگوییم. هیچ گونه ضرورت ندارد. پس این یک فرق، این هم شد فرق چهارم.

فرق پنجم: امکان در امکان ذاتی وجودی، عین ضرورت بالغیر است، بخلاف امکان ذاتی ماهوی

می‌رسیم بحث بعدی. فرق پنجم، امکان فقری، امکانیتش عین ضرورت بالغیر است ولی در امکان ماهوی چنین نیست. که حالا می‌خواهم توضیح بدهم.

سوال: [؟]

استاد: عین ضرورت بالغیر است، عین ضروری بالغیر بودن است. ما مثلا می‌گوییم ممکن بالذات و واجب بالغیر. ضرورت بالغیر را واجب بالغیر نمی‌گوییم، بالغیر موجود است؟! می‌خواهم الان توضیح بدهم. چنین چیزی در امکان وقتی می‌گوییم ممکن بالذات و واجب بالغیر، با ممکن بالذات در فقر فرق دارد. چطور فرق دارد؟ ممکن بالذات در امکان فقری، عین واجب بالغیر است اما در ماهیت این طوری نیست. ماهیت به حسب ذات امکان دارد، به غیر ضرورت پیدا می‌کند. اما ضرورت بالغیر در امکان فقری چیست؟ نفس همان امکان است. چرا؟ چه توضیحی دارید برای این؟ چون اصلا گفتید امکان فقری یعنی چی؟ یعنی تعلق بالغیر، موجودیت بالغیر، همین الان هم موجودیت را بالغیر دارد و ضرورت را بالغیر دارد. ضرورت بالغیر، در حقیقت همان امکان بالذات است، عین او است. عین یعنی چی؟ یعنی نه اینکه بخواهید بگویید حالا یک امکان دارد و ضرورت را یکی دیگر داده. همین الانی که امکان دارد، به خاطر تعلق به غیر است و ضرورتش هم به خاطر همین تعلق به غیر است. دقت می‌کنید. حالا این چنین چیزی را اگر خوب بخواهید تحلیل کنید، یعنی در واقع ذاتی امکان فقری، همان تعلق بغیر است. ذاتی این امکان، همان تعلق به غیر است، تعلق به غیر هم تمام ذات وجود این موجود است. یعنی به تعبیری چیزی به اسم وجود امکانی، وجود ما سوی، وجود انسان، وجود

بقر، وجود غنم، اینها می بینید، ذاتی اش چیست؟ تعلق به غیر است. گفتیم عین ربط است. تمام این ممکنات، عین ربط به خدا هستند، ذاتی شان به لحاظ وجودی ربط به خدا است. وقتی ذاتی اش شد، همان جایی که امکان را با همین اثبات کردیم، همان جا ضرورت را هم با همان اثبات می کنیم.

لذا صدرا در اسفار جلد ۱ صفحه ۱۹۲ این طوری می گوید «أن أحدهما» یعنی امکان فقری. می گوید دو تا امکان داریم، دو معنا داریم از امکان، امکان فقری و امکان ماهوی. بعد می گوید امکان فقری «یجامع الضرورة الذاتية بل عینها»، ضرورت ذاتیه که ایشان می گوید یعنی چی؟ یعنی همانی که گفتیم حیثیت تعلیلیه می خواهد، ضرورت ازلیه ندارد. «یجامع الضرورة الذاتية بل عینها بخلاف الآخر» به خلاف دیگری، یعنی آن امکان ماهوی. امکان ماهوی، این طوری نیست. چطور؟ امکان ماهوی این طوری است فی حد ذاته متساوی النسبه هست، در ذاتش چیزی به اسم ضرورت خوابیده نیست اما غیر آمده این را موجود کرده. از خودش هیچی نیست. یعنی به تعبیری موجودیتش و ضرورتش را به غیر دارد، در خودش هیچ از وجود و عدم خبری نیست. تا این را گفتید، نمی توانید بگویید ضرورت بالغیرش عین امکانش است، این را نمی توانید بگویید. اما این را اینجا می توانید بگویید. این فرق را صدرا گفته. جالب است بعضی از این فرق ها من نگاه کردم، حدود چهار پنج تا، شش تا از آن فرق ها را خود صدرا در لابلای حرف هایش گفته. یکی اش همین جا بود که عرض کردم. «بخلاف الآخر فإنه ینافیها» به خاطر اینکه این به حسب ذات متساوی النسبه است، منافی ضرورت است، یعنی اصلاً درش هیچ ضرورتی به هیچ نحو خوابیده نیست. این را باید برود به غیر پیدا کند. خودش خلو است اما متصف به وجود چون می تواند بشود بالغیر، به حسب آن غیری که بهش وجود داد که وجود در ذاتش خوابیده نبود، باعث شد حکم ضرورت بالغیر را پیدا کند و الا خودش ضرورت بالغیر ندارد.

سوال: [؟]

استاد: همین الان هم که موجود است، آقایان توضیحی که می دهند این است همین الان به حسب ذات متساوی النسبه هست، همین الان، حتی آن موقعی که موجود است. البته به حسب ذات، ماهیت موجوده نه. ماهیت به حسب ذات که الان محل بحث ما است در بحث امکان ماهوی.

سوال: [؟]

استاد: به تعبیر دیگر همانی که امکان او را توضیح می دهد، چیست؟ تعلق به غیر که ذاتی این بود. این وجود عین ربط به غیر است، عین تعلق به غیر است. و همین موقع امکانی که پدید آمده، همین الان وجوب هم همین جا قرار گرفته. چرا؟ چون موجود است.

سوال: [؟]

استاد: مبرر مشترک دارند، به یک حقیقت هم هستند. در حقیقت، او ذاتش عین فقر است. وجود امکانی، عین فقر به غیر است. خب عین فقر، برای ما امکان ذاتی وجودی درست می کند؛ همین، وجوب هم درست می کند. همین که امکان را درست کرد، همین چکار می کند؟ وجوب هم درست می کند. چرا؟ چون می گوید الان بالغیر موجود است. بالغیر موجود هست، یعنی ضرورت بالغیر دارد. تمام ذات وجود امکانی که موجودیت را الان دارد و به ضرورت غیری دارد، همین الان امکان هم به غیر دارد.

سوال: [؟]

استاد: نه، اصلاً خودش است. به تعبیری وجود امکانی، نفس وجودش ضرورت خواهد داشت همین الان اما ضرورت بالغیر. همین الان هم امکان خواهد داشت، چون فقر به غیر است. یعنی همین یکی، کار دیگری نمی‌کنیم. لذا تعبیر می‌کند صدرا «بل عینها»، یعنی امکان فقری عین ضرورت ذاتیه است. یادتان باشد ضرورت ذاتیه تعبیر می‌کرد. ضرورت ذاتیه یعنی چی؟ یعنی اولاً و بالذات حکم موجودیت را دارد ولی به لحاظ علت، نیازمند به غیر هست، آن توضیحی که ایشان داد.

سوال: [؟]

استاد: عرض کردم منافی است دیگر، توضیح دادم. در ذاتش نیست. در ذاتش اصلاً وجود و عدم خوابیده نیست.

سوال: [؟]

استاد: منافی به همین معنا دیگر. می‌خواهد بگوید منافی است، یعنی در ذاتش نیست. آنجا می‌خواهیم بگوییم در ذاتش است، عینش است. این جمع نمی‌شود، باید بگوییم همین الان هم که ضرورت دارد همین الان که هست، همین الان که این ماهیت موجود شد؛ همین الانی که هست بالغیر، به حسب ذاتش اصلاً موجودیت درش نیست. همین الان که موجود هست، به حسب ذاتش موجود اصلاً نیست. این معنایش این می‌شود. و این را گفتید، یعنی منافی. این را که توضیح می‌دهد صدرا، منظورش این است.

خب الحمد لله تا اینجا درست شد، حالا سه چهار تایی مانده باز بخوانیم و دیگران شاء الله این بحث را جمع می‌کنیم. بیشتر برای من مهم، این فرق‌ها نیست، تصویرسازی بعد از این فرق‌ها است. گرچه فرق‌ها هم مهم است در جای خودش ولی تصویرسازی که اصلاً ببینید امکان ماهوی چیست، امکان فقری چیست برای من مهمتر است. و همه‌اش هم می‌دانید چطوری است؟ راه اصلی‌اش همین است؛ خود ذات وجود فقری را باید در نظر بگیری، امکان را در خودش بفهمی، تمام این خصایص از دلش در می‌آید. این مهم است. این فهم، خیلی می‌تواند کمک بکند. و به نظرم خیلی از بحث‌ها راحت تر است، حالا بعداً می‌توانیم قضاوت کنیم آیا امکان ماهوی اصلاً می‌توانیم داشته باشیم، نداشته باشیم؟

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

مؤسسه آموزشی
پژوهشی نفحات